

۱۸ تز درباره‌ی مارکسیسم و رهایی حیوانات

اتحاد برای مارکسیسم و رهایی حیوانات

ترجمه‌ی کانال تلگرامی «ما حیوانات»



نه چپ مارکسیست تاکنون برای آزادی حیوانات به‌پا خاسته است و نه جنبش رهایی حیوانات و حقوق حیوانات بنای جامعه‌ای سوسیالیستی را به عهده گرفته است. ما استدلال می‌کنیم که مارکسیست‌ها و آزادی‌خواهان حیوانات دشمن مشترکی دارند: بورژوازی. ۱۸ تز ما توجیه ضرورتی است برای اتحاد آن‌ها به‌منظور یک پروژه‌ی انقلابی واقعی.

مارکسیسم و رهایی حیوانات دو چیز هستند که به‌نظر می‌رسد در نگاه اول چندان مشترک نباشند. نه مورد اول موجی به‌ویژه برای حیوان‌دوست‌بودن ایجاد کرد و نه دوست‌داران حیوانات برای اتخاذ هدف آزادی طبقه‌ی کارگر و ساختن جامعه‌ی سوسیالیستی شناخته شده‌اند.

کاملاً برعکس: مارکسیسم کلاسیک چندان مورد توجه فعالان حقوق حیوانات عمدتاً هوادار خودگردانی (اتونومیست) - آنارشیست نیست. این نظریه به‌عنوان یک نظریه‌ی بیش از حد ساده و به‌عنوان یک ایدئولوژی استبدادی در نظر گرفته می‌شود که با پایان سوسیالیسم واقعاً موجود منسوخ شده است. اگرچه نقد سرمایه‌داری و واژگان جنبش کارگری («رفیق»، «طبقه») محبوبیت مجددی را در میان چپ رادیکال به‌دست می‌آورند، اما با این حال، افراد برداشت یا درک واضحی از مارکسیست‌های سنتی ندارند. مارکسیست‌ها را افرادی می‌دانند که به‌طرز بارزی از حیوانات متنفرند و فقط درباره‌ی اقتصاد حرف می‌زنند و غالباً از خرده‌بورژواهای بی‌فرهنگی که نمی‌خواهند از سوسیالیسم کبابی خود چشم‌پوشی کنند، قابل تشخیص نیستند.

مارکسیست‌ها نیز به نوبه‌ی خود، فعالان آزادی حیوانات را به‌ویژه مورد توجه قرار نمی‌دهند: آن‌ها اغلب به‌عنوان تارک‌دنیهایی عجیب و اخلاق‌گرایانی بورژوایی دیده می‌شوند که به‌جای تمرکز بر روی موضوعات اصلی، خود را وقف اهداف ناچیز می‌کنند. از آن‌ها انتظار می‌رود که در اقدامات و اتحاد برای مبارزه‌ی طبقاتی شرکت کنند، اما «شور و شوق به حیوانات» خود را در منزل بگذارند. بسیاری از رفقا وقتی به

جامعه‌ای می‌اندیشند که در آن هم انسان‌ها و هم حیوانات به‌طور یکسان از استثمار و ستم آزاد می‌شوند، نگران می‌شوند، زیرا این به‌معنای کنار گذاشتن گوشت و پنیر آن‌ها است. و به هر حال: فریدریش انگلس قبلاً «آقایان گیاه‌خوار» را که اهمیت مصرف گوشت را در تاریخ تمدن بشری دست‌کم گرفته و در بهترین حالت سوسیالیست‌های اتوپایی بودند، مسخره کرده بود.

با وجود این، ما این مخالفت را رد می‌کنیم و معتقدیم که تحلیل ماتریالیستی تاریخی و نقد جامعه توسط کارل مارکس و فریدریش انگلس، سیاست مربوطه و فراخوان رهایی حیوانات از رنج‌های اجتماعی آن‌ها، لزوماً به‌هم وابسته هستند. از یک سو، اگر شرایط خاص تاریخی که در آن استثمار حیوانات واقع می‌شود و تغییرات اجتماعی لازم برای پایان دادن به آن، مورد تحلیل قرار نگیرد، مطالبه‌ی رهایی حیوانات امری اخلاقی خواهد ماند. از سوی دیگر، اگر این واقعیت را در نظر نگیریم که طبقات حاکم برای کسب سود، نه‌تنها از طبقات مظلوم در طول تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی، بلکه همواره از حیوانات (و طبیعت) نیز بهره‌کشی کرده‌اند، هرگونه نقد مارکسیستی جامعه ناقص خواهد بود.

استثمار کارگران مزدی از یک‌سو، و حیوانات از سوی دیگر، ممکن است از نظرگاه تکامل تاریخی تفاوت‌های کیفی داشته و ارتباط آن‌ها با وسایل تولید نیز امروزه متفاوت باشد. با وجود این، و علی‌رغم تمام اختلافات، طبقه‌ی کارگر و حیوانات تاریخ مشترکی دارند که طی آن هر دو به‌عنوان موجوداتی رنج‌دیده، تحقیر شده و تحت‌ستم مواجهه‌ای آشتی‌ناپذیر با طبقه‌ی حاکم داشته‌اند. اولی به‌عنوان عامل و دومی چون موضوع رهایی. از این رو، ما استدلال می‌کنیم که: ایده‌ی رهایی حیوانات با رد نقد ماتریالیستی تاریخی جامعه، کماکان نظریه‌ای متناقض است. در عین حال، مارکسیسم وقتی از پذیرفتن این که امروزه رهایی حیوانات باید بخشی لاینفک از تئوری و سیاست معاصر مارکسیستی باشد امتناع کند، به همان اندازه متناقض باقی می‌ماند. اولاً، مرحله‌ی فعلی توسعه‌ی نیروهای مولد نه‌تنها چنین رهایی را ممکن، بلکه در واقع آن را ضروری می‌سازد. ثانیاً، هرکس که خواهان ایجاد جهانی بدون استثمار، سلطه و رنج اجتماعی و از نظر عینی قابل‌پیشگیری است، باید بر وجود رنج حیوانات نیز صحنه

گذاشته و برای از بین بردن آن تلاش کند. رویکردهای جداگانه و منفردی برای متحدکردن مارکسیسم و رهایی حیوانات قبلاً در تاریخ چپ و جنبش کارگری رخ داده است. اما این موارد تاکنون به‌طور گسترده پذیرفته نشده است. تزهای زیر توضیح می‌دهد که چرا مارکسیست‌ها و آزادی‌خواهان حیوانات نباید مجبور به اتحادی اجباری شوند بلکه باید در یک پیوند برای زندگی متحد شوند.

چرا ضدیت با گونه‌پرستی باید مارکسیستی باشد؟

۱

جامعه‌ی مدرن سرمایه‌داری حیوانات را فقط به‌عنوان حامل‌های مادی ارزش و به‌عنوان ابزار تولید سرمایه، به‌عنوان ابزار کار و موضوعات کار که به‌صورت رایگان توسط طبیعت تأمین می‌شود ارزیابی می‌کند - مادامی که از هیچ نیروی انسانی برای مهار آن استفاده نشود.

گردانندگان صنعت گوشت، قلب مجتمع بهره‌کشی از حیوانات، با کشتن حیوانات درآمد میلیاردی کسب می‌کنند. فقط در آلمان با کشتار بیش از ۶۰ میلیون خوک، ۳،۵ میلیون گاو و ۷۰۰ میلیون مرغ، اردک و غاز سالانه گردش مالی تا ۴۰ میلیارد یورو به دست می‌آید. حتی در سوئیس حجم فروش بالغ بر ۱۰ میلیارد فرانک سوئیس است. در سیرک‌ها و باغ‌وحش‌ها، حیوانات «خارق‌العاده» معمولاً تحت شرایط وحشیانه نگهداری می‌شوند تا اعمال نمایشی مشقت‌باری را انجام دهند. در حین شکار، آن‌ها صرفاً به‌منظور سرگرمی شکارچیان عمدتاً ثروتمند، کشته می‌شوند. در آزمایش‌ها، آن‌ها به‌عنوان موضوعات تحقیق و کارگر عمل می‌کنند، در حالی که صنعت حیوانات خانگی با تولید و پرورش بیش از حد، آن‌ها را به‌عنوان اسباب‌بازی می‌فروشد. این شرایط وحشتناک و وحشیانه است و هرکسی شاهد این شرایط باشد و رابطه‌ی کاملاً بیگانه‌ای با محیط‌زیست نداشته باشد، هنگام مشاهده‌ی آن‌ها در چنین شرایط سختی، حداقل نوعی همدلی را با این موجودات واجد احساس تجربه خواهد کرد.

به‌عنوان یک نتیجه، تعهد به پایان‌دادن به بهره‌کشی از حیوانات اغلب با شوکه‌شدن تحت‌تأثیر کشتن حیوانات در مقیاس گسترده و تحقیر ایدئولوژیکی آن‌ها آغاز می‌شود. در عین حال، چنین تعهدی ممکن است با انگیزه‌ی همبستگی در جستجوی توضیحی برای استثمار و راهی برای لغو آن آغاز شود. همدلی با رنج حیوانات منجر به تأملی نظری در رابطه بین انسان و حیوانات می‌شود و انگیزه‌ی فعال‌شدن در مبارزه برای رهایی حیوانات را برمی‌انگیزد. اما این انگیزه در عمل چگونه خود را نشان می‌دهد؟ اجازه دهید تئوری و عمل جنبش جاری رهایی‌بخش حیوانات را بررسی کنیم.

۲

به‌طور خلاصه و تا حدی ساده، جنبش معاصر آلمانی‌زبان حقوق حیوانات و رهایی حیوانات تحت سلطه‌ی یک جریان سیاسی - نظری است که فیلسوف مارکسیست مارکو مائوریزی آن را «ضدگونه‌پرستی متافیزیکی» توصیف می‌کند. این جریان از سه مکتب فکری اصلی تشکیل شده است:

- **فلسفه‌ی اخلاقی بورژواپی** در سنت پیتر سینگر، ریچارد رایدنر، تام ریگان، هلال سزگین و دیگران.
- **نقد حقوقی لیبرال**، که چهره‌ی شاخص آن برای مدت‌ها گری فرنسیون است. نویسنده‌گانی مانند ویل کیملیکا و سو دونالدسون اخیراً به او پیوسته‌اند.
- **اقتدارستیزی پسا‌ساختارگرای سوسیال لیبرال**، که متکی به تفکر کارول جی آدامز، دونا هاروی، بیرگیت موتریچ، ژاک دریدا و دیگران است.

فلسفه‌ی اخلاقی ضدگونه‌پرستی بورژواپی در تعدادی از سازمان‌ها و نهادها مانند پیتا (PETA) غالب است که مطالبه‌گری‌های سیاسی برای حقوق حیوانات و رفاه حیوانات را مطرح می‌کنند و با استفاده از دادخواست‌ها، لابی‌ها، کمپین‌ها، ارائه‌ی

مشاوره‌ی کارشناسی و غیره، به مصرف‌کنندگان، دولت و نهادهای خصوصی متوسل می‌شوند.

منتقدان حقوق لیبرال پلی نظری و سیاسی بین فیلسوفان اخلاق و اقتدارستیزی تشکیل می‌دهند. بسته به تفسیر و نزدیکی آن‌ها به هر یک از دو نظریه‌ی سیاسی، ممکن است به این یا دیگری متمایل شوند. این امر همچنین تا حدی توافق گسترده در جنبش رفاه حیوانات، حقوق حیوانات و رهایی حیوانات را بیان می‌کند که در واقع حقوق حیوانات هدفی است که برای رسیدن به آن تلاش می‌کنند.

اقتدارستیزی پس‌اساختارگرا - ضدگونه‌پرستی سوسیال لیبرال ظاهر سیاسی خود را به ترتیب در اشکال چپ خارج پارلمانی با الهام از خودمختارگرایی (اتونومیسم) و آنارشیسم نشان می‌دهد.

۳

فلسفه‌ی اخلاقی ضدگونه‌پرستی بورژوایی با این پرسش روبروست که چرا رنج حیوانات با رنج انسان متفاوت تلقی می‌شود یا به عبارت دقیق‌تر: چرا چنین اختلافاتی مبنای اخلاقی اقدامات را فراهم می‌کند.

بر این اساس این جریان توجیحات عموماً پذیرفته‌شده برای کشتن و استفاده از حیوانات را مورد ارزیابی دقیق قرار می‌دهد - به‌عنوان مثال این‌که حیوانات قادر به استدلال نبوده و توانایی شناختی ندارند، اینکه رنج حیوانات از نظر نوع متفاوت و کم‌اهمیت‌تر از رنج انسان است و غیره. همچنین، با اشاره به این‌که تمام حیوانات فاقد مهارت‌های شناختی نیستند، و همچنین تمام انسان‌ها (از هر سنی و غیره) به یک اندازه توانایی انجام وظایف شناختی را ندارند، تناقضات درونی را در استدلال برای کشتن و استفاده از حیوانات آشکار می‌سازد. علاوه بر این، حتی در درون مجموعه‌ی انسانی، اشکال رنج آن‌قدر متفاوت است که به‌سختی می‌توانیم از یک رنج انسانی عام در مخالفت با رنج حیوانی عام صحبت کنیم. در نتیجه‌ی چنین تناقضاتی، طرفداران فلسفه‌ی اخلاقی ضدگونه‌پرستی معتقدند که هیچ دلیل موجهی برای ایجاد تمایز اخلاقی قابل توجه بین رنج انسان و حیوان وجود ندارد. از این‌رو، آن‌ها می‌پرسند که

چرا با این وجود چنین تمایزی در عمل وجود دارد؟ پاسخ آن‌ها: به دلیل این که جامعه‌ی بشری تحت نفوذ گونه‌پرستی قرار دارد، یعنی فرض ایدئولوژیک مبنی بر برتری گونه‌ی انسان. بحث این است که درست مانند نژادپرستی یا تبعیض جنسیتی، گونه‌پرستی مرزهای هنجاری را تعیین می‌کند که قابل توجیه نیستند و بنابراین فاقد هیچ پایه و اساس واقعی است. در عوض، طبق نظر سینگر، گونه‌پرستی، که به عنوان «یک تعصب یا نگرش مغرضانه در جهت منافع اعضای گونه‌های مشخص و علیه اعضای گونه‌های دیگر» تعریف می‌شود، دلیل «تبعیض» علیه حیوانات است.

محاسن چنین فلسفه‌ی اخلاقی این است که ایدئولوژی گونه‌پرستی با ادعاهای غیرقابل دفاع خود روبرو می‌شود. با این حال، فلسفه‌ی اخلاقی ضدگونه‌پرستی بورژوازی به خودی خود مشکلات متعددی دارد: به طور دقیق، توضیح نمی‌دهد که چرا حیوانات مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند، چرا آن‌ها موضوع مصرف اقتصادی واقع می‌شوند؛ بلکه توضیح می‌دهد که چگونه رفتار متفاوت با حیوانات و انسان‌ها مشروعیت یافته و تحت شرایط اجتماعی کنونی پنهان شده است. این یک تمایز مهم است. بنابراین، به عنوان مثال، فلسفه‌ی اخلاقی بورژوازی می‌تواند به ما بگوید کدام شکل از تفکر توجیه می‌کند که چرا انسان‌ها در کشتارگاه‌ها کشته نمی‌شوند و چرا در مورد حیوانات کشتار از **بین نمی‌رود**. با این حال، نمی‌تواند هیچ چیز اساسی درباره‌ی منشاء و عملکرد بهره‌کشی حیوانات ارائه دهد، یا به طور مشخص تر، هم کشتارگاه را به عنوان یک تجارت صنعتی شده توضیح دهد و هم این که حیوانات به چه منظور در آن کشته می‌شوند. در عوض، تمام این پرسش‌ها را به اعمال، دیدگاه‌ها و عملکردهای انتزاعی و فردی که کاملاً جدا از عملکرد جامعه‌ی سرمایه‌داری واقع می‌شوند، تقلیل می‌دهد. علاوه بر این، چنین فلسفه‌ی اخلاقی غیرتاریخی است: موضوع آن ایدئولوژی گونه‌پرستانه‌ی جامعه‌ی بورژوازی در زمان حاضر است. این جریان صرفاً از لحاظ تاریخ ایدئولوژی به تاریخ روابط انسان - حیوان علاقه مند است، و گرنه به ندرت می‌تواند چیزی در مورد خاستگاه اجتماعی و پیدایش ایدئولوژی گونه‌پرستی به ما بگوید.

نظریه‌ی لیبرالی حقوق حیوانات در درجه‌ی اول تلاش می‌کند تا توضیح دهد که چرا حیوانات، برخلاف انسان‌ها، از حقوق مدنی برخوردار نیستند، چرا با آن‌ها به‌عنوان اشیاء (ابژه) رفتار می‌شود نه به‌عنوان سوژه‌های دارای حقوق قانونی. پاسخ آن اساساً همان گویانه (توتولوژیک) است: زیرا حیوانات در قانون به‌عنوان مایملک تعریف می‌شوند. پیرو این استدلال، از آنجا که **حیوانات** از نظر هنجاری به‌عنوان دارایی **انسانی** تعیین می‌شوند، بنابراین هرگونه تضاد جدی منافع بین گونه‌ها منجر به ناکامی موجودات غیرانسانی می‌شود. وضعیت حیوانات به‌عنوان مایملک راه را برای بهره‌کشی سازمان‌یافته از حیوانات آماده می‌کند. بر اساس خوانش سیاسی - علمی مربوطه، مشکل در نتیجه‌ی فقدان حقوق اساسی منفی یا مثبت مشابه حقوق بشر است. طرفداران این نظریه نتیجه می‌گیرند که قانون فعلی بر اساس یک تعصب اخلاقی است که **انسان‌ها** را نسبت به **حیوانات** ارجح می‌داند، دقیقاً به همان روشی که زمانی سفیدپوستان نسبت به برده‌های سیاه برتری داشتند. بنابراین نظریه‌ی حقوقی عدم تلقی حیوانات به‌عنوان سوژه‌های دارای حقوق قانونی را ناشی از تعریف می‌داند.

امروزه از اعتبار نقد این واقعیت قضایی که حیوانات از نظر حقوقی «اشیاء» و/ یا «اموال» اشخاص حقیقی یا حقوقی محسوب می‌شوند، چیزی کاسته نشده است. با این حال، واضح است که هنجارهای حقوقی نه بهره‌کشی از حیوانات را توضیح می‌دهند و نه آن‌ها یا نظریه‌ی حقوق، عامل ایجاد آن بوده‌اند. حیوانات به این دلیل صرفاً مایملک خصوصی نیستند که قانون چنین گفته است یا حقوقدانان آن‌ها را چنین فرض می‌کنند. مالکیت خصوصی (بر ابزار تولید) قانونی بنیادی است زیرا قانون، بیان حقوقی روابط بورژوازی تولید و مبادله است. در طی مبارزه‌ی طبقاتی، طبقه‌ی حاکم طبیعت را به‌طور کلی و حیوانات را به‌ویژه به ابزار تولیدی در اختیار خود تنزل داده، از نظر حقوقی چنین سلسله‌مراتبی را تأمین و بر کاربرد فراگیر آن تصریح کرده است. به همین دلیل، امروز برای **انسان** امری قانونی است که با **حیوان**

به‌عنوان دارایی خود رفتار کند. هنجارهای حقوقی به‌دلیل خصلت بورژوایی خود اجازه‌ی استثمار حیوانات را می‌دهند، نه فقط به‌دلیل گونه‌پرستی.

با این حال، مواردی وجود دارد که نظریه‌پردازان حقوق حیوانات نیز علی‌رغم سردرگم‌سازی‌های قانون‌مندان و ضدگونه‌پرستانه‌ی موجود در مواضع خود، به تمرکز توجه بر دیدگاه تحلیلی کمک کرده‌اند. به‌طور خاص، از جمله دستاوردهای قطعی نقد حقوقی ضدگونه‌پرستانه برجسته‌کردن این موضوع است که چگونه وضع موجود حقوقی امکان بهره‌کشی اقتصادی مؤثرتر از حیوانات را فراهم و چگونه هم‌زمان پذیرش سیاسی مورد نیاز جامعه‌ی مدنی را ترویج می‌کند - به بیان دیگر، این که قانون واقعاً موجود رفاه حیوانات به‌جای جلوگیری از استثمار و ستم حیوانات، امنیت آن‌را تأمین می‌کند.

با این حال، ارزیابی اصلی‌تر آن است که نظریه‌ی حقوق حیوانات تابع توهمات بورژوایی درباره‌ی دولت و قانون است. نظریه‌پردازان حقوق حیوانات ارتباط اقتصاد سرمایه‌داری از یک‌سو و شکل بورژوایی دولت و فرم حقوقی آن را از سوی دیگر قطع و حتی مورد دوم را به‌عنوان یک چارچوب مرجع مثبت برای سیاست مترقی تبلیغ می‌کنند. مطمئناً، در حد امکان، استفاده از مؤسسات و قوانین فدرال به‌عنوان ابزاری برای مبارزه با صنعت حیوانی، امری مشروع است. با این حال، تقاضای تبدیل حیوانات به شهروندان یا اشخاص دارای حقوق مشابه، یک خواسته‌ی آرمان‌گرایانه است. این امر به‌ویژه در شرایطی صادق است که حتی در میان انسان‌ها، دولت و قانون نه تضمین‌کننده، بلکه تضعیف‌کننده‌ی آزادی، برابری و همبستگی هستند.

۵

نقد پسا‌ساختارگرا - ضدگونه‌پرستانه از قدرت تقریباً به همان شیوه‌ی فلسفه‌ی اخلاقی بورژوایی پیش می‌رود، اما ملاحظه‌ی اخلاقی روابط انسان - حیوان را رادیکال می‌کند. این جریان اساساً این پرسش را مطرح می‌کند که چگونه این حیوان به‌عنوان یک ساختار اجتماعی به جهان معرفی شده و معتقد است که این ساختار به‌طور مداوم از طریق مثلاً انتشارات مذهبی، ادبی یا روزنامه‌نگاری و موارد مربوط به علوم طبیعی و

اجتماعی - از کتاب مقدس از طریق دکارت تا کانت باز تولید می‌شود. این جریان یک‌صد معتقد است که گونه‌پرستی، حاصل ساختی دوگانه از جامعه و طبیعت است: «گفتمان غربی بزرگ» (کوئتری [برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات - م.ا]) درباره‌ی **انسان** و **حیوان**. علاوه بر این، طرفداران این جریان تأکید می‌کنند که اگرچه تمام خصوصیات که به‌نوعی برای پیشرفت تمدن بشری مفید بوده‌اند - خرد، علم، اراده، عقلانیت و مانند آن - به **جامعه** نسبت داده می‌شوند، اما طرف **طبیعت** با آن چیزهایی مشخص می‌شود که توسط این فرآیند جایگزین شده و پشت‌سر گذاشته شده است - معنویت، انگیزش‌ها، هیجان‌پذیری، افسون و غیره. طبق این تفسیر، چنین ساخت دوگانه‌ای درون رابطه میان انسان و حیوان ادامه پیدا می‌کند: انسان‌ها به‌عنوان افراد معقول، منطقی و اشخاصی قادر به تجزیه و تحلیل تعبیر می‌شوند، که در مرتبه‌ای بالاتر از حیوانات به‌عنوان موجوداتی غیرمعقول مربوط به طبیعت که توسط انگیزش‌ها و هیجانات خود کنترل می‌شوند قرار دارند. استدلال مبتنی بر این دوگانه‌انگاری، پایه و اساس نقد پسا‌ساختارگرا - ضدگونه‌پرستانه از قدرت برای توضیح سلطه‌ی سیاسی انسان‌ها بر حیوانات است، کنترل اولی بر دومی و همچنین محرومیت دومی از دموکراسی.

در عمل، رویکرد پسا‌ساختارگرا - ضدگونه‌پرست تفاوت‌چندانی با فمینیست‌های اقتدارستیز و مخالفان نژادپرستی ندارد، که اقدامات جنسیت‌گرایانه و نژادپرستانه را به‌شکلی مشابه مورد بررسی قرار می‌دهند. طبق این دیدگاه، جنسیت‌گرایی وجود دارد زیرا **زن** به‌عنوان موجودی عاطفی و تحت‌تأثیر هیجانات و نیازمند محافظت تعبیر می‌شود، در حالی که **مرد** موجودی عقلانی و «خونسرد»، دارای ذهنی قوی و قادر به حمایت از خود ساخته شده است. ریشه‌ی نژادپرستی، به‌نوبه‌ی خود، ایجاد تعبیری از **دیگری** است، به‌عنوان مثال **مردم** و مذاهب تحقیرشده به‌عنوان بدوی در مقابل ملل برتر غربی.

رایکال بودن نقد ضدگونه‌پرستانه از قدرت به‌معنای نشان‌دادن دوگانه‌انگاری مستقر در ایدئولوژی گونه‌پرستی، طرح این دوگانه‌انگاری به‌عنوان ابزاری برای سلطه‌ی سیاسی و رد مبارزه علیه یک ایدئولوژی تحت‌عنوان اهمیت بیشتر نسبت به مبارزه با

ایدئولوژی‌های دیگر است. به همین دلیل، ضدگونه‌پرستان اتونومیست با همان اعتقادی که با جنسیت‌گرایی، نژادپرستی، همجنس‌گراستیزی و سایر مکانیسم‌های اجتماعی محرومیت که ناقض هر نوع وعده‌ی رهایی بورژوایی است مخالفت می‌کنند، مخالف استثمار حیوانات هستند. به همین دلیل است که رویکرد **یکپارچگی ستم** - که در شکل فعلی آن به‌عنوان **اینترسکشنالیتی** (درهم‌تنیدگی) یا **رهایی کامل** (total liberation) شناخته می‌شود - در بین آن‌ها بسیار محبوب است.

از جنبه‌ی صرفاً تحلیلی، بسیاری از مشاهدات ضدگونه‌پرستی اقتدارستیز صحیح هستند. مشکل این است که آن‌ها توصیفاتی صرف از گفتمان مسلط در مورد روابط انسان - حیوان و سایر اشکال ستم ارائه می‌دهند، بی‌هیچ توضیحی در مورد این که چرا رابطه‌ی انسان - حیوان به این شکل است، و چرا گفتمان مورد نقد این‌گونه غالب است. ضدگونه‌پرستی پسا‌ساختارگرا - اقتدارستیز می‌تواند سرشت دوگانه‌انگاری درباره‌ی انسان و حیوان را در ایدئولوژی بورژوازی آشکار کند، یعنی این را که چگونه به‌عنوان یک شکل ایدئولوژیک از تفکر در گفتمان‌هایی که نام برده می‌شوند حاضر است؛ اما نمی‌تواند منشأ یا عملکرد این ایدئولوژی را تعیین کند. هیچ توضیحی در مورد این که دقیقاً چه چیزی دوگانه‌انگاری ایدئولوژیک **انسان و حیوان** را ایجاد کرده و چه چیزی واسطه‌ی آن است، ارائه نمی‌دهد. هر زمان که ضدگونه‌پرستان اقتدارستیز به این نکته اشاره می‌کنند، تحلیل آن‌ها مغشوش می‌شود. به این دلیل، این جریانی پدیدارشناسانه، در نهایت کاملاً صوری و، بیش از همه، ایده‌آلیستی باقی می‌ماند، زیرا تفکر صرف (غلط) را موتور تاریخ می‌انگارد. علاوه بر این: رویکرد **یکپارچگی ستم**، مسئله‌ی ارتباط متقابل کیفی بین انواع مختلف ستم و پیدایش آن‌ها را با ارزیابی سیاسی - هنجاری آن‌ها اشتباه می‌گیرد. در نهایت، این جریان فقط قادر به الگوهای تاتولوژیک (همان‌گویانه) تفسیر است: از این‌رو گونه‌پرستی از گفتمان گونه‌گرایانه ناشی می‌شود. نظریه‌های ماتریالیستی تاریخی عمدتاً تابو هستند. به‌عنوان مثال، مسئله‌ی همبستگی درونی و کارکردی بین روابط بورژوایی تولید و ایدئولوژی نژادپرستانه، با این مسئله اشتباه گرفته می‌شود که آیا سرمایه‌داری به‌عنوان شیوه‌ای

از ستم به‌لحاظ هنجاری از نژادپرستی یا مسئله‌ی مهم‌تری بدتر است - یا برعکس. بنابراین، در حال حاضر تلاش برای تجزیه‌وتحلیل آن رد می‌شود.

۶

بنابراین می‌توانیم بپذیریم که: هم فلسفه‌ی اخلاقی ضدگونه‌پرستی، و هم روایت رادیکال‌تر آن، ضدگونه‌پرستی اقتدارستیز، و همچنین نقد حقوقی لیبرال هیچ توضیح مفیدی برای بهره‌کشی از حیوانات و کتمان ایدئولوژیکی آن ارائه نمی‌دهد. آن‌ها می‌توانند ایدئولوژی گونه‌پرستی و هنجارهای حقوقی را به‌تفصیل شرح دهند، همسانی و اشتراکات آن‌ها را با سایر ایدئولوژی‌ها و هنجارهای مشابه ساختاریافته تعیین کنند و همچنین تناقضات درونی را در این ایدئولوژی‌ها و قوانین برجسته کنند. با وجود این، آن‌ها نمی‌توانند به ما بگویند که چگونه تفکر ایدئولوژیک در مورد حیوانات یا جایگاه آن‌ها به‌عنوان دارایی در جهان پدید آمد و چرا در جامعه‌ی سرمایه‌داری بورژوازی بهره‌کشی از حیوانات دقیقاً شکل کاملاً صنعتی و فناورانه‌ای را که در حال حاضر دارد به خود گرفت. به‌طور خلاصه: آن‌ها به ما کمک نمی‌کنند که چرا، به‌نفع چه‌کسی و دقیقاً چگونه حیوانات در جامعه‌ی سرمایه‌داری مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند.

چنین کمبودهای نظری عواقب فوری برای عمل سیاسی به‌دنبال دارد: هر سه رویکرد منحصرأ با عملکرد درونی استدلال گونه‌پرستانه سروکار دارند. بر این اساس، هر نوع بهره‌کشی از حیوانات از نظر آن‌ها نتیجه‌ی درک و فهم گونه‌پرستانه است - برای آن‌ها عملکرد سیاسی که به‌منظور رهایی حیوانات انجام می‌شود نیز، در درجه‌ی اول مسئله‌ی تفکر مناسب، رفتار اخلاقی و هنجارهای حقوقی است. حلقه‌ی دوستان، قصاب، تولیدکننده‌ی گوشت، لابراتوار آزمایش حیوانات و لابی‌گران آن - طبق گفته‌ی آن‌ها مدارس، همگی باید تفکر گونه‌پرستانه‌ی خود را برای رهایی حیوانات کنار بگذارند. عمل اجتماعی در اینجا بیش از هر چیز مسئله‌ای مربوط به آگاهی اجتماعی است که مجموع آگاهی‌های تمام افراد جداگانه‌ی آن است. بهره‌کشی از حیوانات و رهایی حیوانات به یک مسئله‌ی فلسفی، معرفت‌شناختی، و در بهترین حالت مسئله‌ی

حقوقی نظری تقلیل می‌یابد. فیلسوفان اخلاقی، نظریه‌پردازان حقوق و ضدگونه‌پرستان اقتدارستیز نه واقعاً توضیح می‌دهند که کسانی که از بهره‌کشی از حیوانات سود می‌برند علاقه‌ی شدیدی به ماندگاری اشکال فعلی این بهره‌کشی دارند و نه دلیل این علاقه را توضیح می‌دهند.

۷

اینجا دقیقاً همان جایی است که مارکسیسم نقش خود را ایفا می‌کند. در نوشته‌های اولیه، مارکس و انگلس رابطه‌ی وجود و آگاهی را، در زمینه‌ی طبیعت و جامعه و همچنین انسان‌ها و حیوانات مورد بحث قرار می‌دهند. مارکس و انگلس این پرسش را مطرح می‌کنند که چگونه اشکال خاصی از شناخت و آگاهی از نظر تاریخی با نحوه‌ی سازمان‌دهی جامعه ارتباط دارد - به عبارت دیگر، موضوع عنصر میانجی بین هستی و آگاهی. پاسخ آن‌ها آشکارا ساده بود: انسان‌ها از طریق کار اجتماعی در مناسبات خاص تولیدی تاریخی مربوطه، از طریق وجود مادی خود، آگاهی خود و همچنین شرایطی را که این آگاهی می‌تواند و باید تغییر کند، تولید می‌کنند. این کار اجتماعی است - تغییر فعال شرایط از قبل موجود - که هم طبیعت و هم عملکرد جامعه را شکل می‌دهد و در عین حال زمینه را برای درک هر دو ایجاد می‌کند. از این رو، مارکس و انگلس می‌گویند: باید ببینیم که چه چیزی دوگانه‌انگاری فرضی بین وجود و آگاهی، بین جامعه و طبیعت را ایجاد می‌کند، چه چیزی در آن به‌عنوان واسطه تأثیر می‌گذارد، چه چیزی رابطه‌ی درونی بین انسان‌ها، جامعه و طبیعت را تشکیل می‌دهد - و این چیز کار اجتماعی است در شکل خاص تاریخی خود. بنابراین، تضاد بین جامعه از یک سو و حیوانات و طبیعت از سوی دیگر به‌سادگی در ذهن مردم ایجاد نمی‌شود: سرمایه‌داری به‌عنوان یک شکل خاص تاریخی از سازماندهی کار اجتماعی، این تناقض را دائماً از نو ایجاد می‌کند: در فرآیند تولید سرمایه‌داری، حیوانات و طبیعت به‌معنای واقعی کلمه به یک منبع صرف برای بهره‌کشی تبدیل می‌شوند.

چنین درکی از رابطه بین انسان، جامعه و طبیعت روشی مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی است. این یک دیدگاه **ماتریالیستی** است، زیرا هستی اجتماعی را اساس آگاهی می‌داند؛ و ماتریالیسم آن **تاریخی** است، زیرا هستی را ثابت و غیرقابل تغییر نمی‌داند بلکه آن را به‌عنوان وجودی درک می‌کند که به‌طور اجتماعی توسط خود انسان‌ها تولید می‌شود. یک ماتریالیسم غیرتاریخی نیز وجود دارد که مارکس و انگلس خود را به‌شدت از آن مبرا ساختند. ارتباط میان وجود و آگاهی به‌معنای طرحی ساده از یک رابطه‌ی جبری (دترمینستی) نیست، همان‌طور که انگلس تأکید می‌کند: «وضعیت اقتصادی اساس است، اما عوامل مختلف روبنایی - اشکال سیاسی مبارزه‌ی طبقاتی و پیامدهای آن، یعنی قانون اساسی تنظیم شده توسط طبقه‌ی حاکم پس از یک نبرد پیروزمندانه، و غیره، اشکال قانون و بازتاب تمام این مبارزات واقعی در ذهن مشارکت‌کنندگان در آن، یعنی نظریه‌های سیاسی، فلسفی و حقوقی، دیدگاه‌های مذهبی و گسترش موارد مشابه به سیستم‌های جزمی - تمام این عوامل نیز در روند مبارزات تاریخی تأثیرگذار است، که در بسیاری از موارد شکل آن‌ها را تا حد زیادی تعیین می‌کند. در تعامل تمام این عوامل و در میان انبوهی از اتفاقات بی‌پایان (...) است که در نهایت روند اقتصادی خود را به‌عنوان امری ناگزیر مطرح می‌کند.»

۸

اگر بخواهیم بهره‌کشی از حیوانات را توضیح داده و مورد نقد قرار دهیم و الغا کنیم، نه این‌که فقط با الگوهای مشروعیت آن برخورد کنیم، باید به ابزار ماتریالیسم تاریخی اتکا کنیم.

مارکس و انگلس در یکی از مهم‌ترین متون خود برای این کار، **۱. یدئولوژی آلمانی**، نشان می‌دهند که چگونه بشر گام‌به‌گام با سرکوب طبیعت درونی و بیرونی کار با طبیعت را ادامه دادند، چگونه آن‌ها استفاده از طبیعت و انقیاد آن را آموختند و چگونه خود انسان‌ها تفاوت بین طبیعت و جامعه را ایجاد کردند. بر اساس این تجزیه و تحلیل، انسان‌ها با یادگیری تسلط بر طبیعت خارجی و طبیعت درونی خود از طریق کار، خود را تولید و اهلی کردند. مارکس و انگلس تأکید می‌کنند که انسان‌ها

در اصل حیوان بوده‌اند - و چنین نیز باقی خواهند ماند. با این حال، از طریق کار اجتماعی، از طریق توسعه‌ی اجتماعی تولید و توزیع و از طریق تکامل اجتماعی - تاریخی خود، انسان‌ها با سایر حیوانات تفاوتی از نظر درجه پیدا کردند. به‌قول مارکس و انگلس: «انسان را می‌توان از طریق آگاهی، مذهب یا هر چیز دیگری که دوست دارید از حیوانات تشخیص داد. آن‌ها خودشان به‌محض شروع به تولید وسایل معیشتی خود، خود را از حیوانات متمایز می‌کنند، مرحله‌ای که مشروط به سازمان فیزیکی آن‌ها بود. انسان‌ها با تولید وسایل معیشت خود به‌طور غیرمستقیم زندگی مادی خود را تولید می‌کنند.» در عین حال، به ذهن مارکس و انگلس خطور نمی‌کرد که «توانایی حیوانات برای عمل به‌روشی برنامه‌ریزی‌شده و با طرح قبلی را مورد تردید قرار دهند.» همان‌طور که انگلس در **دیالکتیک طبیعت** می‌نویسد، «اما تمام اقدامات برنامه‌ریزی‌شده‌ی همه‌ی حیوانات هرگز نتوانسته است مهر اراده‌ی آن‌ها را بر روی زمین باقی بگذارد.» از این‌رو انسان‌ها، موجودات طبیعت، که باید نیازهای طبیعی مانند غذا، آشامیدنی و غیره را برآورده کنند، با حیوانات تفاوت نوعی ندارند بلکه از نظر درجه متفاوت هستند و این اختلاف در درجه نتیجه‌ی عمل اجتماعی سیاسی - اقتصادی خود آن‌ها است.

۹

بنابراین، ماتریالیسم تاریخی رویکرد مفیدی را برای توضیح تاریخ و سیر تکاملی روابط انسان - حیوان فراهم می‌کند: آن‌ها حاصل فرایندی از تمدن هستند که در آن انسان‌ها با کار اجتماعی از طبیعت جدا شده و به‌موجب آن، تفاوت با حیوانات غیرانسانی را خود ایجاد کرده‌اند. به‌عنوان مثال، برخلاف ضدگونه‌پرستی پس‌اساختارگرا، ماتریالیسم تاریخی نه‌تنها قادر است دوگانه‌انگاری بین انسان‌ها و حیوانات را توصیف کند بلکه آن را توضیح نیز می‌دهد. علاوه بر این، می‌تواند کار اجتماعی را به‌عنوان عنصری شناسایی کند که از طریق آن این دوگانه‌انگاری دائماً در عمل بازتولید می‌شود. از این رو می‌توان دریافت که برداشت‌های ایدئولوژیک از حیوانات صرفاً ساخته‌های تخیل نیستند بلکه تا آنجا که دارای یک بنیاد واقعی مادی هستند در

واقع حقیقی هم هستند. به این ترتیب، تفکر گونه‌پرستانه در مورد حیوانات اساس بهره‌کشی از حیوانات نیست، بلکه بازتاب ایدئولوژیک آن است. مارکو مائوریزی به قلب این موضوع پی برد: «ما از حیوانات بهره‌کشی نمی‌کنیم زیرا آن‌ها را فرومایه می‌دانیم، بلکه حیوانات را فرومایه می‌دانیم زیرا از آن‌ها بهره‌کشی می‌کنیم.» اما از این امر نیز نتیجه می‌شود که ما باید اشکال خاص تاریخی را که این رابطه در آن سازمان یافته است، مشخص کنیم. از این‌ها گذشته، هیچ کار اجتماعی عام وجود ندارد که روند تمدن را پیش ببرد، بلکه همیشه فقط کار اجتماعی در شکل‌های خاص ساختار تاریخی وجود دارد.

۱۰

این فقط روابط سیاسی - اقتصادی جامعه‌ی کنونی سرمایه‌داری نیست که طبقاتی را به وجود می‌آورد که به‌شکلی خصومت‌آمیز با یکدیگر روبرو می‌شوند، بلکه روابط قبلی نیز چنین بوده است. تضاد بین طبقات، که ناشی از منافع مخالف آن‌ها است، تا امروز موتور تاریخ باقی مانده است. بر این اساس، در **مانیفست کمونیست** آمده است: «تاریخ تمام جوامع تاکنونی، تاریخ مبارزات طبقاتی است.»

در جامعه‌ی طبقاتی بورژوازی - سرمایه‌داری معاصر، سازماندهی کار اجتماعی اساساً بر دو رابطه‌ی اجتماعی استوار است: سازماندهی نیروی کار از طریق بازار - نیروی کار یک کالا است - و روابط طبقاتی: کارگران و سرمایه‌داران در روند تولید با یکدیگر روبرو می‌شوند. سرمایه‌داران صاحب ابزار تولید (یا سرمایه‌ی لازم برای حصول آن) هستند، بنابراین آن‌ها ابزارهای کار، موضوعات کار و نیروی کار را خریداری می‌کنند (مورد آخر توسط کارگران مزدی که چیز دیگری جز آن برای فروش ندارند عرضه می‌شود) و آن‌ها را در روند تولید مستقر می‌کنند. محصول دوباره شکل کالا را به خود می‌گیرد که برای کسب سود فروخته می‌شود. با این حال، این سود، که انباشت آن دلیل و هدف تولید سرمایه‌داری است، عیناً از آسمان فرو نمی‌افتد. تنها با استثمار کارگران به دست می‌آید: آن‌ها فراتر از نقطه‌ای که ارزشی معادل دستمزد خود تولید کرده‌اند کار می‌کنند. به این ترتیب آن‌ها مازادی تولید می‌کنند که نه در

اختیار خود آن‌ها بلکه در اختیار سرمایه‌داران است. مارکس در جلد سوم کتاب **سرمایه** می‌نویسد سرمایه‌داران «یک جامعه‌ی فراماسون واقعی در مقابل کل طبقه کارگر» بنا می‌کنند.

بنابراین، با توجه به اینکه در جامعه‌ی سرمایه‌داری هم استثمارگر وجود دارد و هم استثمارشده، این کلِ گونه‌ی انسان نیست که از حیوانات بهره‌کشی می‌کند. در عوض، بهره‌کشی از حیوانات و کارگران مزدی قبل از هر چیز به دنبال منافع و تحت هدایت طبقه‌ی حاکم صورت می‌گیرد. البته، بهره‌کشی از حیوانات و بهره‌کشی از کارگران مزدی از نظر کیفی متفاوت هستند و دومی لزوماً فقط به این دلیل که حیوانات نیز مورد ستم و بهره‌کشی واقع می‌شوند همبستگی با آن‌ها ایجاد نمی‌کند. کارگران حتی در کشتارگاه‌ها حیوانات را می‌کشند. اما مناسبات تولید سرمایه‌داری نه تنها به تضاد بین سرمایه‌داران و طبقه‌ی کارگر، بلکه همچنین بین طبقه‌ی حاکم و طبیعت و همچنین حیوانات بستگی دارد. مورد اول بهره‌کشی سازمان‌یافته‌ی صنعتی از حیوانات را انجام می‌دهد و سود هنگفتی از آن می‌برد. بر این اساس، همان طور که مارکس می‌نویسد، «این تصور از طبیعت که تحت سلطه‌ی مالکیت خصوصی و پول حاصل می‌شود، تحقیر واقعی و خوار کردن عملی طبیعت است.» این البته شامل حیوانات نیز می‌شود. برای پاسخ به این پرسش که چرا نه تنها کارگران بلکه حیوانات نیز تحت سرمایه‌داری مورد استثمار قرار می‌گیرند - با فرض تفاوت کیفی معینی در شیوه‌ی انجام آن - باید موقعیت و کارکردی که حیوانات در این شکل سازماندهی کار اجتماعی کسب می‌کنند و از این رو شکل سرمایه‌دارانه‌ی خاص استثمار حیوان را مورد بررسی قرار داد.

۱۱

حیوانات بلافاصله در روابط اجتماعی که برای سرمایه‌داری به‌عنوان مشخصه‌ی افراد فعال است، شرکت نمی‌کنند - آن‌ها هیچ چیزی را در بازار خرید و فروش نمی‌کنند، حتی نیروی کار خود را نمی‌فروشند: وقتی آن‌ها نیروی کار خود را در فرآیند تولید مصرف می‌کنند در ازای آن مزدی دریافت نمی‌کنند. بر این اساس،

حیوانات ارزش اضافی تولید نمی‌کنند و بخشی از طبقه‌ی کارگر نیستند. بهره‌کشی از آن‌ها با آنچه مارکس به‌عنوان بهره‌کشی از طبیعت توصیف می‌کند مطابقت دارد: به‌موجب حقوق مالکیت بورژوازی و قدرت اقتصادی که در اختیار دارند، سرمایه‌داران از رفتار مخرب با حیوانات و طبیعت سود می‌برند. این بهره‌کشی در معنای نظریه‌ی ارزش مبتنی بر کار نیست. با این حال مارکس مفهوم استثمار را به تولید ارزش اضافی محدود نمی‌کند. و او مطمئناً از مشاهدات نتیجه نمی‌گیرد که بردگان نیز که ارزش اضافی تولید نمی‌کنند مورد استثمار قرار نمی‌گیرند.

از آنجا که حیوانات نمی‌توانند به‌صورت سازمان‌یافته مقاومت کنند، دقیقاً مانند سایر مواد طبیعی به‌عنوان ابزار تولید در دسترس رایگان، یعنی ابزار کار (مانند ماشین‌هایی برای تولید تخم مرغ، شیر، گوشت و غیره) و موضوعات کار (چرم، گوشت برای فرآوری بیشتر و غیره) مورد استفاده قرار می‌گیرند. کارگران مزدی اغلب موارد خشونت‌آمیز را در عمل انجام می‌دهند. آن‌ها تحت کنترل سرمایه، تولید ارزش اضافی را که در صنعت حیوانات شامل کشتن و دوشش و همچنین انجام زنده‌شکافی و مواردی از این قبیل است، عملی می‌کنند. محصولاتی که توسط حیوانات تولید می‌شوند یا خودشان آن کالاها هستند، توسط کارگران مزدی مورد پردازش بعدی قرار می‌گیرند و در نهایت به‌عنوان کالا فروخته می‌شوند. از این‌رو تولید سود نه‌تنها به بهره‌کشی از کارگران مزدی، بلکه به بهره‌کشی از حیوانات به‌طور خاص و طبیعت به‌طور کلی بستگی دارد. به‌منظور به حداکثر رساندن سود حاصل از بهره‌کشی از حیوانات، سرمایه‌داران در تلاشند تا حیوانات را در فرآیند تولید به مؤثرترین شکل ممکن ادغام کنند. مؤثر همچنین به این معنی است: جداکردن آن‌ها از ویژگی‌هایشان، از جمله قابلیت آن‌ها در احساس رنج.

۱۲

از تمام این موارد چنین بر می‌آید که تنها یک ضدگونه‌پرستی ماتریالیستی تاریخی قادر به توضیح و تحلیل جامع روابط انسان - حیوان است، که با بررسی دقیق‌تر، امروز خود را به‌عنوان روابط استثمار و سلطه بین سرمایه از یک سو و

پرولتاریا، حیوانات و طبیعت از سوی دیگر نشان می‌دهد. یک ضدگونه‌پرستی ماتریالیستی تاریخی چشم‌اندازهای جدیدی را برای تحلیل و نقد جامعه‌ی طبقاتی بورژوازی ایجاد و حوزه‌هایی را شناسایی می‌کند که نظم سرمایه‌داری در آن آسیب‌پذیر است و برای رهایی حیوانات از استثمار باید هدف قرار گیرد.

در واقع، از نقد اقتصاد سیاسی نمی‌توان نتیجه گرفت که حیوانات به‌طور خودکار در یک جامعه‌ی سوسیالیستی یا کمونیستی آزاد می‌شوند. با این حال، مبارزه با حاکمیت سرمایه و سلب مالکیت از آن از پیش شرط‌های لازم برای این است که مردم بتوانند به‌طور جمعی تصمیم بگیرند: ما حیوانات را آزاد خواهیم کرد!

تا زمانی که رابطه‌ی سرمایه‌پایدار باشد و همراه آن کنترل طبقه‌ی حاکم بر چگونگی آن چه تولید می‌شود و انتخاب ابزار آن ادامه یابد، سرمایه طبیعت و همه چیز را در روند ارزش‌زایی قرار می‌دهد که از این طریق فرد نمی‌تواند خود را از آن رها یا در برابر آن ایستادگی کند.

چرا مارکسیسم باید ضدگونه‌پرستی باشد؟

۱۳

برای مارکسیست‌ها، بیشتر آنچه تاکنون گفته شد چیز جدیدی نیست. گذشته از این‌ها ماتریالیسم تاریخی و نقد مارکسی از اقتصاد سیاسی، اصل راهنمای تحلیل‌های اقتصادی و سیاسی آن‌هاست. بنابراین آن‌ها می‌توانند شانه‌های خود را بالا انداخته و به آزادی‌خواهان حیوانات بگویند: خب متوجه شدید، اکنون توسل به اخلاقیات را متوقف و با ما مبارزه علیه سرمایه‌داری را آغاز کنید. و آن‌ها دلایل خوبی برای این امر خواهند داشت!

با این حال، ما فکر می‌کنیم: اگر کسی در مورد ماتریالیسم تاریخی جدی است، باید اعتراف کند که انسان‌ها و حیوانات نه‌تنها تاریخ مشترکی دارند. مهم‌تر از همه،

طبقات و حیواناتِ تحت‌ستم و استثمارشده، دشمن یکسانی دارند که از آن‌ها سود می‌برد و مسئول استثمار آن‌ها است، در حالی که ظلم و ستم بر آن‌ها را نیز - به‌اشکال مختلف - سازمان می‌دهد: طبقه‌ی حاکم. علاوه بر این، مارکسیست‌ها باید بدانند که به‌دلیل تأثیرات مخرب اجتماعی و اکولوژیکی، میزان کنونی تولید حیوانی واقعاً غیرمنطقی است و مانع پیشرفت اجتماعی می‌شود.

۱۴

سطح فعلی توسعه‌ی نیروهای مولد تنها به ما این اجازه را نمی‌دهد که در مورد حل‌وفصل رنجی که به‌شکلی اجتماعی بر حیوانات اعمال شده بیندیشیم و موضوع گنجاندن آن‌ها را در مبارزه برای رهایی مطرح کنیم. نگاهی گذرا به ردپای کربن ناشی از صنعت گوشت یا مصرف بی‌رویه‌ی آن از منابع طبیعی، ضرورت فوری اتخاذ موضعی مارکسیستی در تعاملات اجتماعی با حیوانات را نیز برجسته می‌کند. تناقض بین سرمایه‌داری و طبیعت امروز به مقیاسی رسیده است که اصل بقای گونه‌های انسانی را تهدید می‌کند - چیزی که تولید حیوانی صنعتی در آن سهم قابل توجهی دارد.

امروزه، بهره‌کشی از حیوانات نه‌تنها از نظر عینی غیرضروری است، بلکه غیرمنطقی و سد راه پیشرفت است. این باعث مصرف بیش‌ازحد و روزافزون منابعی مانند آب و سویا می‌شود که برای اهداف معناداری استفاده نمی‌شوند جز در تولید گوشت، شیر و تخم‌مرغ، بدون هیچ توزیع منطقی. آسیب‌های زیست‌محیطی ناشی از پاکسازی جنگل‌های بارانی، کشت تک‌محصولی یا آلودگی آب در حال حاضر تا حدی غیرقابل برگشت شده‌اند. بنابراین، هرکس معتقد باشد که می‌تواند تولید گوشت را نادیده بگیرد یا حتی آن را به یک سازوکار سوسیالیستی منتقل کند، گرفتار تصور ساده‌لوحانه و رمانتیک از تولید صنعتی مواد غذایی است که گروه‌های لابی سرمایه تبلیغ می‌کنند. در مقابل، تبدیل صنعت غذا و گوشت به تولیدی پایدار از نظر زیست‌محیطی، وگن و برنامه‌ریزی‌شده‌ی اجتماعی، یک خواسته‌ی سوسیالیستی به‌جا خواهد بود.

مشهور است که استفاده و مصرف حیوانات سهم مهمی در تاریخ تمدن بشری دارد. با وجود این، حکم بر تداوم آن تا به امروز نمی‌کند: نیروهای مولد امروز نه تنها همدردی با رنج حیوانات را امکان‌پذیر می‌سازند، بلکه بازسازی مجدد مناسبات تولید را بر این اساس ممکن و ضروری می‌کنند. و همان طور که تزه‌های حاضر در این مقاله اثبات می‌کند، مارکسیست‌ها هیچ دلیل منطقی برای عدم انجام این کار ندارند.

این واقعیت که پتانسیل فناوری سرمایه‌داری پیشرفته تکامل تاریخی را امکان‌پذیر می‌کند، نباید این واقعیت را پنهان سازد که این پتانسیل امکان تخریب گسترده را نیز فراهم می‌کند: این شامل امکان رهایی و در عین حال شی‌ءوارگی، نادیده‌انگاری و نابودی کامل زندگی است. اگر نیروهای مولد مدرن بخواهند دیگر نه نیروهای مخرب بلکه ابزاری برای پیشرفت و رفاه باشند، کسانی که در این امر علاقه‌ی متقابل دارند باید نیروهای خود را متحد کنند. آن‌ها باید مناسبات اجتماعی را تغییر دهند، به‌شکلی که دیگر نیروهای مولد نه برای منافع معدودی از افراد، بلکه در عوض برای منافع عموم توسعه یافته و اعمال شوند. به همین دلیل است که می‌گوییم: مارکسیست‌ها و آزادی‌خواهان حیوانات باید در مبارزه برای یک پروژه‌ی انقلابی و واقعاً متمدنانه - رهایی انسان‌ها، حیوانات و طبیعت - متحد شوند.

۱۵

برخلاف تصورات ایده‌آلیستی از تاریخ، ماتریالیست‌های تاریخی معتقدند که نه ایده‌ها، بلکه مبارزات طبقاتی موتور تاریخ بشر هستند. این مبارزه مبتنی بر این واقعیت است که در جوامع طبقاتی منافع طبقات که به‌طور آشفتنی ناپذیر در تضاد با یکدیگر قرار می‌گیرند هرگز سازگار نمی‌شود - این خصومت می‌تواند صرفاً پنهان شود، یا به عبارت بهتر، با استفاده از مکانیسم‌های ایدئولوژیک، مذهب، سیاست، قانون و موارد مشابه سرکوب گردد. طبقه‌ی حاکم تا حد امکان برای اطمینان از این امر در تلاش است، مثلاً با تحمیل ایده‌های خود به‌عنوان ایده‌های غالب.

همان طور که در کارکردهای حیوانات و کارگران مزدی در فرآیند تولید و بهره‌کشی از آن‌ها تفاوت‌های کیفی وجود دارد، نقش حیوانات در مبارزه با طبقه‌ی حاکم نیز با کارگران مزدی متفاوت است. کارگران مزدی می‌توانند برای دفاع از خود سازمان‌دهی کنند، برای اعتصابات و تظاهرات برنامه‌ریزی و یا در مورد یک جامعه‌ی آزاد فکر کنند. بیش از هر چیز، در تضاد با حیوانات، آن‌ها می‌توانند شرایط اجتماعی را که در آن تحت سلطه و استثمار قرار گرفته‌اند، تجزیه و تحلیل کرده و در نتیجه اقدامات مشخصی برای سازمان‌دهی رهایی خود انجام دهند. به همین دلیل، طبقه‌ی کارگر می‌تواند عامل آزادی خود باشد. در مقابل، حیوانات فقط می‌توانند موضوعات رهایی باشند.

وقتی بحث از رهایی حیوانات می‌شود، مارکسیست‌های سنتی معمولاً این تفاوت را میان کارگران مزدی و حیوانات پیش می‌کشند. آن‌ها استدلال می‌کنند که هیچ ضرورت تاریخی برای رهایی حیوانات نمی‌تواند از یک تحلیل اجتماعی سیستماتیک استنباط شود. این درست است: وقتی نوبت به اجرای آن می‌رسد، اساساً رهایی حیوانات یک موضوع سیاسی - اقتصادی است - ضرورت آن را نمی‌توان بلافاصله از تحلیل سرمایه بدست آورد. با این حال وضعیت با مورد لغو برده‌داری مزدی تفاوت چندانی ندارد. به‌عنوان یک ضرورت تاریخی، مبارزه‌ی طبقاتی سازمان‌یافته از پایین را نه می‌توان از تحلیل روابط سرمایه نتیجه گرفت و نه از فهم این موضوع که مبارزه‌ی طبقاتی نیروی محرکه‌ی تاریخ است. این امر تنها در صورتی رخ خواهد داد که کارگران مزدی از نظر سیاسی تصمیم به اجرای آن بگیرند.

مارکسیست‌های انقلابی صرفاً شیوه‌ی مدرن تولید را تحلیل نمی‌کنند. آن‌ها همچنین تصمیم سیاسی را برای مقابله با انقیاد خود به سرمایه بر اساس تجربیات، رنج‌ها، آگاهی خود از استثمار سرمایه‌داری - و آن‌طور که مارکس می‌نویسد - دانش‌شان از «شرایط مادی که به‌تنهایی می‌تواند پایه‌ی واقعی شکل بالاتری از جامعه را شکل دهد، جامعه‌ای که در آن رشد کامل و آزاد هر فرد اصل حاکم را تشکیل خواهد داد» اتخاذ می‌کنند.

هرکس که بپذیرد رهایی (در تمام موارد) برای پایان دادن به رنج و بهره‌کشی اجتماعی ضروری است، دلیلی ندارد - غیر از یک دلیل ایدئولوژیک - برای آن که

حیوانات از این تلاش مستثنی شوند. تجزیه و تحلیل روابط سرمایه به عنوان روابط مرکزی استثمار و سلطه در جامعه‌ی امروز نشان می‌دهد که تولید سود سرمایه‌داری صرفاً مبتنی بر استثمار کارگران مزدی نیست، بلکه همچنین بر بهره‌کشی از حیوانات (و طبیعت به طور کلی) استوار است. تولید سرمایه‌داری، که در آن تعامل بین جامعه و طبیعت به منظور به حداکثر رساندن سود سازمان یافته است، هم‌زمان منابع اصلی تمام ثروت را از بین می‌برد: «خاک و کارگر» (مارکس). بنابراین مبارزه‌ای سازش‌ناپذیر برای از بین بردن این رابطه باید شامل مبارزه برای رهایی حیوانات و طبیعت باشد.

۱۶

بنابراین، وقتی کسی تصمیم گرفت برای رهایی بجنگد، هیچ دلیلی وجود ندارد که علی‌رغم اتخاذ تمام تدابیر برای خاتمه‌دادن به رنج اجتماعی، در عین حال حیوانات را از این هدف کنار بگذارد (به گفته‌ی برخی مارکسیست‌ها این حتی در کمونیسم نیز وجود دارد). در واقع، علی‌رغم تمام تفاوت‌های کیفی در بهره‌کشی از کارگران مزدی و حیوانات: هم انسان‌ها و هم حیوانات به طور یکسان قابلیت احساس رنج را دارند - حتی اگر به طور مداوم اشکال مختلف به خود بگیرد. ایجاد تمایز واضح و مطلق بین انسان و حیوان در مورد این قابلیت، درکی متناقض و محصول آگاهی کاذب خواهد بود، چیزی که علی‌رغم اختلافات مربوط به درجه که به‌شکلی اجتماعی - تاریخی توسعه یافته، همچنان وجه مشترک آن‌ها باقی مانده است.

در اینجا، بسیاری از رفقای مارکسیست با گفتن اینکه تمام بحث مربوط به رنج، موضعی اخلاق‌گرایانه است و اخلاق نمی‌تواند پایه و اساس سیاست ضد سرمایه‌داری آگاهانه‌ی طبقاتی را فراهم کند، با این امر مخالفت می‌کنند. از این گذشته، نمی‌توان با همدلی یا درخواست همدردی با بورژوازی مبارزه کرد، بلکه این امر با یک سازمان‌دهی و یک خط سیاسی آگاهانه مبتنی بر تحلیل مشخص از وضعیت مشخص ممکن می‌شود. و این درست است، اما حتی در این صورت، آن‌ها دو اشتباه مرتکب می‌شوند: آن‌ها بر آورد اشتباهی از اهمیت ماتریالیستی تاریخی رنج دارند و وجود عینی اخلاق را با اخلاق‌گرایی بورژوایی اشتباه می‌گیرند.

رنجی که ما در این‌جا درباره‌ی آن می‌نویسیم یک مقوله‌ی ایده‌آلیستی نیست، بلکه یک مقوله‌ی ماتریالیستی تاریخی است. این درد و رنجی مانند رنج دل‌باختگی یا درد دندان نیست، بلکه رنجی است که لزوماً در سازمان جامعه، در روابط تولیدی آن ریشه دارد، و بنابراین می‌تواند و باید کاهش یابد و به‌طور بالقوه از بین برود. اراده برای انجام دقیق این کار یک نیروی پیش‌برنده‌ی اساسی مبارزه و همبستگی طبقاتی است - این بخشی جدایی‌ناپذیر از جلوه‌گری ماتریالیسم تاریخی است. نادیده‌گرفتن رنج در نظریه‌ی مارکسیستی به این معنی است که عنصری مهم از بنیان آن را نفی کنیم. حتی سیاست به بهترین معنای مارکسی در ابتدا انگیزشی ناشی از اخلاق است، به همین دلیل ساده که، همان‌طور که نشان دادیم، رنج ناشی از برده‌داری (مزدی) و استثمار، تسهیل‌کننده‌ی جستجوی امکانات برای از بین بردن سرمایه‌داری است. درک این امر که تولید استثمار، ستم، امپریالیسم و موارد مشابه ذاتی سرمایه‌داری است، یا به عبارت دیگر: باعث ایجاد شرایطی می‌شود که ما در آن رنج می‌بریم، مارکسیست‌ها را بر آن می‌دارد که جامعه را تحلیل و نقد و بر این اساس، سیاستی انقلابی اتخاذ کنند.

از این رو می‌توانیم نتیجه بگیریم: مارکسیست‌ها نیز توسط یک انگیزه‌ی اخلاقی هدایت می‌شوند، که برای تصمیم‌گیری برای اقدام به فعالیت سیاسی و همچنین تبلیغ پیام‌های سیاسی ضروری است. با این حال آن‌ها در این‌جا متوقف نمی‌شوند. بلکه به محدودیت‌های سیاسی و اقتصادی همدلی پی برده و تجربه‌ی رنج را به نقطه‌ی آغاز یک تحلیل ماتریالیستی تاریخی از جامعه تبدیل می‌کنند. بدین ترتیب، آن‌ها ضرورت سیاسی را برای سازمان‌دهی خود نه‌تنها از تجربه‌ی جمعی رنج استثمارشدگان، بلکه از درک موقعیت عینی کارگران مزدی در ساختار اجتماعی، به‌دست می‌آورند - و اینکه کدام یک از امکانات برای مبارزه‌ی طبقاتی از پایین از این امر ناشی می‌شود.

این تفاوت بین اخلاق و اخلاق‌گرایی است: درک از اخلاقیات انقلابی این‌گونه است که «اخلاق واقعاً انسانی که ورای تضادهای طبقاتی و بازمانده‌ی آن تضادها قرار داشته باشد، صرفاً در آن مرحله‌ی اجتماعی میسر است که نه‌تنها تضادهای طبقاتی محو گشته، بلکه این تضادها در زندگی عادی نیز فراموش شده باشد» (انگلس).

۱۷

تا زمانی که بر تضاد طبقاتی غلبه نشود، بیگانگی کارگران از محصول کارشان، از خودشان، از روند اجتماعی تولید و از طبیعت نیز پابرجا خواهد بود. در صنعت حیوانی، چنین بیگانگی باید بسیار شدید باشد چرا که کارگران مزدی می‌توانند در روند تولید با آسیب رساندن به موجوداتی که قابلیت احساس رنج را دارند، آن‌ها را به‌صورت صنعتی پردازش کنند، به این معنا که آن‌ها را بکشند. در استثمار سرمایه‌دارانه از حیوانات، این آگاهی را از دست می‌دهیم که یک اشتراک اساسی با حیوانات داریم: این که ما نیز دارای بدنی هستیم با توانایی احساس زجر و عذاب، و این که در نهایت انسان بودن به معنای حیوان بودن است. سرکوب طبیعت درونی انسان‌ها هم‌زمان هم یک شرط است و هم نتیجه‌ای از روش سرمایه‌دارانه‌ی سازمان‌دهی کار اجتماعی.

۱۸

هنگامی که تمام این موارد را در نظر می‌گیریم، باید به این نتیجه برسیم: خشم و عصبانیت ما در برابر وحشیگری سرمایه‌داری که ما را به سمت تحلیل مارکسیستی جامعه و مقاومت سوق می‌دهد، همان احساسی است که آزادی‌خواهان حیوانات در مواجهه با رنج حیوانات تجربه می‌کنند. دشمن حیوانات - سرمایه - دشمن انسان‌ها نیز است. به‌عنوان یک مارکسیست، به‌عنوان یک مخالف سرمایه‌داری، فرد باید این انگیزه‌ی همبستگی را به سوخت زندگی خود تبدیل کند و موقعیت عینی حیوانات را در فرآیند تولید سرمایه‌داری درک و به آن اذعان کند، یعنی این که آن‌ها به آن موجودات ستم‌دیده‌ای تعلق دارند که طبقه‌ی حاکم ثروت خود را به بهای آسیب به آنان انباشت می‌کند. مبارزه‌ی طبقاتی برای رهایی حیوانات، مبارزه برای آزادی پرولتاریا است.

اتحاد برای مارکسیسم و رهایی حیوانات انجمنی از افراد فعال در جنبش رهایی حیوانات و چپ کمونیست است. دانیل وردینگ، کریستین برنهولد و دیوید مولر اعضای اتحاد برای مارکسیسم و رهایی حیوانات هستند. این اتحاد یک انجمن سیاسی از گروه‌های مختلف رهایی حیوانات است که مرکز آن آلمان و سوئیس است. اتحاد به منظور حمایت از تحقیق، نقد و بحث درباره‌ی ایده‌های مارکسیسم به دلیل تأثیر آن‌ها بر مبارزه برای رهایی حیوانات و کمک به رویکردی جدید برای جنبش عملی شکل گرفت. این اتحاد ۱۸ تز درباره‌ی مارکسیسم و رهایی حیوانات را در اول ژانویه ۲۰۱۷ منتشر کرد. ترجمه‌ی انگلیسی در اوت ۲۰۱۸ منتشر شد.